

بسم الله الرحمن الرحيم

تقریر درس شرح کتاب الحجه اصول کافی

آیه الله سید محمد مهدی میر باقری

جلسه شماره ۳۶ به تاریخ ۹۹/۱۱/۲۸

نیاز به علم لاختلاف رسول و امام برای اتمام حجت الهی - بررسی نقض عدم رفع اختلاف در فهم کتاب ذیل ائمه

اثبات ضرورت حجت الهی در کنار کتاب و سنت

بحث در صحیحہ منصور بن حازم بود و به آن استدلال در روایت یونس بن یعقوب را هم اضافه کردیم، که در هر دو بیان شده است که هدایت الهی و ضرورت نبوت بعد از رسول نیاز به امام دارد. یعنی همان امری که ما را به رسول مضطر می کند، نیاز به وصی را هم اثبات می کند.

بله ممکن است گفته شود چون انبیاء با خود کتاب آسمانی می آوردند، کتاب الهی مکفی از نیاز ما به هدایت باشد. باید توجه کرد که اگر کسی قائل شود کتاب مشکل را حل می کند، در زمان رسول خدا هم حجت همان کتاب است نه خود رسول. مگر اینکه ادعا شود که کتاب کافی نیست و باید سنت رسول هم به آن اضافه شود که این در روایت یونس بن یعقوب بیان شده است. به تعبیر دیگر ممکن است گفته شود وقتی رسول می آید، وحی را تبیین می کند و با سنت خود کتاب را ترجمه کرده و برای ما می گذارد، لذا کتاب به همراه سنت مکفی از هدایت است و راه رسیدن به حکمت الهی و رضا و سخط خدا را تامین می کند.

در این دو روایت جواب این اشکال هم داده شده است و خلاصه جواب هم دو نکته است. اولاً علم این کتاب با وجود سنت نبی باز هم در اختیار ما نیست و جواب سؤالاتی که به کتاب و سنت ارجاع داده می شود، روشن نمی شود. در واقع این حقیقتی که در عالم بر رسول نازل شده است، روشن است که در اختیار ما نیست. ثانیاً در جواب هایی هم که داریم اختلاف می کنیم و هرکسی حرفی می زند. باید خداوند متعال برای ما حجتی قرار دهد که در او اختلاف نشود و الا هدایت بدست ما نرسیده است. حجتی باشد که مقصود خدا و حق را بگوید؛ نه اینکه چیزی باشد که باز ما دست مان به او نمی رسد و در فهم خود او اختلاف باشد. غرض بعثت این بوده است که هدایت الهی بدست ما برسد نه کتابی که در فهم آن اختلاف کنیم.

و نکته مهم اینکه این اختلاف فهم ما از کتاب و سنت هم در امور جزئی و فروعاً فقط نیست، بلکه در مسائل کلان معارف اختلاف خواهد شد. یکی مرجئی می شود، یکی قدری و یکی امامی و همه به کتاب استدلال می کنند. یعنی در اصول اصلی دین هم این کتاب به تنهایی کفایت نمی کند. پس احتیاج به کسی هست که این اختلاف را بردارد و مقصود این کتاب را واضح بیان کند.

ای حرف منافاتی هم با حجیت ظواهر ندارد. یعنی ولو برای ما ظواهر را حجت هم قرار دهند، ولی این نیاز که حجتی در عالم باشد که علم لاختلاف باشد و حکمت و راه رضای الهی با او برای ما بیان شود، نیازی است که با ظواهر برطرف نمی شود. بله اگر نیاز ما به وحی فقط تامین از عقوبت است که با عذر داشتن (ولو بخاطر عمل به علم ظاهری) مشکل برطرف می شود، ما به حجتی بالاتر از علوم ظاهری و همین ظواهر نیاز نداریم. ولی اگر این کتاب نازل شده است که سیر در درجات نور و ایمان و حکمت و رضای الهی را تنظیم کند، صرف یک حجت ظاهری و تعذیر کافی نخواهد بود. البته یک نقضی در کار هست که اگر همه این حرف را می زنید که امام بعد از رسول را ثابت کنید که اختلاف در دین و کتاب با او حل شود، مگر در عصر غیبت بلکه در زمان خود معصومین اختلاف برطرف شده بود؟! همین الان فقهاء خودشان با هم اختلاف دارند و در واقع بودن کتاب و سنت و قول امام هم اختلاف را تمام نمی کند. لذا این نقض هم در بحث باید پاسخ داده شود.

تبیین کبرای اصلی استدلال در این روایات

در توضیح این نکته در این روایات بیان می کنیم که در عالم دو جنس علم هست. یک علم، علم تدریجی الحصول و اختلاف بردار است که همه علوم ما در علوم نظری و تجربی و بلکه عقلی و حتی استنباط از کتاب و سنت از این جنس است. این علمی است که کم کم بدست می آید و تغییر و تحول دارد. یک اندیشمند یک دوره جوری فکر می کند و بعد نظریات خود را عوض می کند و در پایان عمر خود همه مبانی خود را زیر سوال می برد و حرف جدیدی می زند. ادراکات ما همه از همین جنس است و درک ما از عالم یک امر متصل به حقیقت عالم نیست بلکه درکی است که مکرر و مرتب در معرض تغییر است. به یک معنا می توان گفت همه علوم ما علم ظاهری است.

حال سوال این است که آیا اصلاً می شود خداوند متعال این جنس از علم را بین خود و مخلوقات حجت قرار دهد؟! ولو این علم برخواسته از کتاب هم باشد و با مطالعه و تفکر و تدبر در آیات الهی بدست بیاید؟! این روایات بیان می کند چنین علمی حجت عالم نیست بلکه یک علم دیگری باید در کار باشد که علم لاختلاف باشد و در معرض تغییر و

تحول نباشد. حقیقت وحی تغییر نمی کند^۱ و همین حقیقت است که حجت الهی است. لکن روشن است که این کتاب و علم لاختلاف در اختیار ما نیست. این علم در اختیار رسول بوده است و حجت برای ما، خود رسول است و بعد از او هم باید کسی مانند رسول باشد که همین علم را واجد باشد.

ما برای رسیدن به رضوان الهی و حکمت او نیاز به هدایت الهی داریم و با کتاب الهی به تنهایی بعد از رسول این مشکل ما حل نمی شود. علم ما به قرآن علم ظاهری و اختلاف پذیر است. اینکه در همین مقدار خدا در عالم حجت قرار دهد نقص در حکمت اوست. این خیلی روشن است که ما دست مان به بواطن و حقائق قرآن نمی رسد. این همه تفسیر نوشته شده است! نگاه کنید کدام یک از این تفاسیر سوالات جدی ما در مورد قرآن و معارف دین را حل می کند؟! خود همین نشان می دهد که این کتاب همیشه همراه قیم و مبین خواهد بود و او برای ما حجت الهی است.

خلاصه حرف ما یک کلمه است که یا باید قبول کنیم که این حرف های مختلف و متشطط ما در مورد قرآن، حقیقت قرآن است؛ که این حرف گفتنی نیست. یا قبول کنیم که این حرف ها و معرفت ها قرآن نیست ولی خدا به همین میزان در مقام احتجاج بسنده کرده است؛ که این هم نقض غرض است و قرآن با یک ماموریت بزرگی نازل شده است نه صرفاً با تامین عقوبت فقهی مسئله را تبیین کنیم. یا اینکه قائل شویم که کسی در کار است که علم قرآن در اختیار اوست و به میزان تولی او حقیقت این کتاب را آشکار خواهد کرد.^۲

البته ما منکر این نیستیم که سطوحی از مقام احتجاج قرآن بدست انبیاء تبدیل به یک زبان و فهم عمومی شود، به نحوی که فرد ظاهراً بدون اینکه متولی به قرآن و رسول شود این سطح از فهم برای او از کتاب حاصل شود و این ابتدای مرزهای ایمان و کفر انسان ها خواهد بود. این مرحله در واقع برای شروع اتمام حجت است و به این راحتی کسی نمی تواند این مقدار از فهم از کتاب را انکار کند. ولی از این مرز که عبور کردیم دیگر اختیار انسان وسط می آید و سطوح دیگر احتجاج مطرح خواهد بود و معرفت قرآن به کسی که اهل انکار و حجد باشد داده نمی شود.

اینکه مرحوم علامه طباطبائی هم که در مقدمه المیزان فرمودند ما برای فهم کتاب به چیزی بغیر از خود کتاب نباید رجوع کنیم، بنظر می رسد مقصود ایشان یک سطح ظاهری از آیات قرآن است و الا خیلی بعید است که سیر با قرآن و

^۱ - استاد اشاره کردند به آیه شریفه: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» سوره مبارکه نساء آیه ۸۲.

یعنی این حقیقت و علم کتاب درش هیچ اختلافی نیست و یک حقیقت منسجم و هماهنگ و بدون ذره ای تغییر از صدر تا ذیل آن است.

^۲ - استاد فرمودند اگر کسی بگوید که خود قرآن برای هدایت کافی است به هر معنایی این حرف را بزند در مورد بعثت انبیاء دچار مشکل می شود زیرا خداوند برای هدایت ما نیازی نبود که رسول بفرستد بلکه کتاب برای ما ارسال می کرد. درحالیکه جریان وحی و حامل وحی مطرح است. این نشان می دهد که علم الکتاب به حجت الهی داده می شود و اوست که این حقیقت وحی و معارف آن را تبیین و جاری می کند.

معارف باطنی آن را ایشان بگویند که بدون نیاز به رسول و امام دست ما به آن ساحت های قرآن می رسد. یعنی اینکه مقصود ایشان این است که ما خودمان به کتاب متولی می شویم و از طریق همین الفاظ به علم الکتاب دسترسی پیدا می کنیم، این حرفی است که قابل انتساب به ایشان نیست. هرچند در مورد ظاهر کتاب هم با ایشان مناقشات جدی شده است و ادله که ایشان در مقدمه آورده است باید مورد دقت قرار گیرد.^۲

جواب به نقض در عدم رفع اختلاف در کتاب به امام

اما اینکه نقض می شود که عصر غیبت هم تابعین ائمه اختلاف هایی با هم حتی در فهم قرآن دارند، پس این نشان می دهد که امام هم محور علم حقیقی و رفع اختلاف نیست، جواب می دهیم که در همه عصرها و همین الان هم امام معصوم است که حجت الهی است. این امام است که کتاب در اختیار اوست و عالم را بر محور طرح الهی تقدیر کرده و پیش می برد. این امام است که آنچه از کتاب برای عالم نیاز است را به آنها می رساند و رزق معرفتی آنها از قرآن را تنظیم می کند. این امام است که حرکت معرفتی امت خود را تنظیم می کند و همانطور که تبیین قرآن به عهده رسول بوده است، بعد از رسول هم امام این مأموریت را انجام می دهد و از پشت پرده غیبت، مسیر و حرکت معرفتی را مدیریت می کند. در یک سطوحی امر شک و اختلاف در معرفت و کتاب الهی را برطرف کرده است و در سطوح دیگر هم به تناسب ظرفیت و تولی، این امر را جلو برده و تبیین می کند.

باید توجه کرد که بحث در این روایات این نیست که کیفیت اتمام حجت امام چگونه است. بلکه بحث این است که آنچه که خدا بین ما و خودش حجت قرار داده است باید چه امری باشد. در واقع این روایات می گوید خدا ما را با یک کتاب صامت تنها نگذاشته است که علم آن در اختیار ما نیست. این کتاب هرچه هم ما با تولی و خلوص نیت سراغ او برویم مشکل ما را حل نکرده و نمی کند. علم به این کتاب یک علم ظاهری است که عوض می شود و اختلاف پذیر است. حجت الهی باید امری باشد که در خود او دیگر اختلاف نباشد. باید امامی باشد که سوال را پاسخ دهد و مشکل ما را برطرف کند.

البته روشن است که امامی که پایگاه علم و معرفت در عالم می شود و حجت الهی است بدون تولی ما نسبت به او، اختلاف را برطرف نمی کند بلکه به میزان تولی این شک ها برطرف شده و اختلاف در فهم کتاب و سنت زائل می شود. یعنی اگر جریان قافله بشریت و اسلام به نحوی تولی داشته باشد که امام را در پرده غیبت قرار دهد، نباید توقع کنیم که

^۲ - استاد اشاره مختصری به ادله مرحوم علامه فرمودند که از جمله آن آیات تحدی و نیز آیات تدبیر و عدم اختلاف در کتاب است. و فرمودند اینها بیان نمی کند که بدون تبیین رسول و امام، این مقام تحدی و تدبیر برای انسان حاصل می شود. کما اینکه در روایات مکرری داریم که شبهاتی عده ای به قرآن وارد می کردند و ائمه بودند که این شبهات را برطرف کرده اند و روشن می کردند که آیات اختلاف و تناقض ندارد.

پس چرا اختلاف برطرف نشده است. امام کسی است که در فرض جحد و انکار، سکوت می کند. ولی این غیر از این است که خدا چه حجتی را باید در عالم قرار دهد. خداوند متعال حجتی را می گذارد که اگر ما بخواهیم و تولى داشته باشیم با او معرفت ایجاد شده و شک و اختلاف برطرف بشود. والحمدلله...